

کمال ورچپه می شنود!

سرانجام بعد از مدت ها روز ۱۰ مهر که روز تکریم سالمندان است کمال با مادرش راهی خانه پدر بزرگ و مادر بزرگ شد. کمال که دلش برای آن های یک ذره شده بود، در این مدت برای شان یک هدیه درست کرده بود. گلدان شمعدانی که خودش قلمه زده و روی گلدان صورت خودش را نقاشی کرده بود. پدر بزرگ که در را باز کرد، کمال خودش را کنترل کرد به بغلش نپرد و ماسکش را برندارد. وارد خانه شدند و با ذوق گلدان را به آقا جون داد. پدر بزرگ با خوشحالی گفت: «چقدر شبیه خودت نواسه گلم» مادر بزرگ خندید و گفت: «بچه ام خودش گلِ گلابه» کمال با تعجب گفت: «نه آقا جون، شمعدونیه، کلیپاسه نیست!» پدر بزرگ گفت: «اولا که نواسه یعنی نوه، بعدشم می دونی دلم برات چقدر خردورفته؟ اندازه دیگ شله، ورچپه!» همه خندیدند به جز کمال که با تعجب حساب می کرد دیگ شله که خیلی بزرگ است، پس چطور دل آقا جون تنگ شده؟ مادر در حالی که اسپری به دست های کمال می پاشید، گفت: «آقا جون گفتن ورچپه، یعنی برعکس، یعنی دل شون برعکس دیگ شله تنگ شده». پدر بزرگ چشمکی زد و گفت: «برو از تو اشکافِ هال جایزه ات رو بردار، باز ورچپه نری سراغ اشکافِ اتاق!» کمال که ذوق کرده بود، گفت: «چشم، تازه می دونم اشکاف یعنی کمد، ممنون». مادر بزرگ ظرف میوه را آورد و گفت: «بریم تو حیاط که فضا بازه تا کمتر تو نفس همدیگه باشیم».

والیه گلستانی

